



ن.ش. : چنین برداشتی از اسلامی بودن سنت مبتنی بر همان اشتباهی است که در سوال اول نهفته است. من از اسلامی بودن یک سنت زبان‌شناسی سخن گفتم و نه از یک سنت تفسیری. بنابراین نمی‌توان به دلیل مسلمان بودن مفسران متعلق به قرون اولیه اسلامی - با ره آوردی در یک سنت زبان‌شناسانه، که آنان را «مفسر زبان‌شناس» می‌خوانید، سنت چندین سده‌ای را که زبان‌شناسانش لزوماً مفسر نبوده‌اند «اسلامی» نامید.

نفس این سوال که چرا ما در درون مرزهای ایران اصرار بر اسلامی خواندن این سنت داریم، حال آن که در خارج از این مرزها هم اندیشمندان عرب و هم شرق‌شناسان غربی آن را «عربی» می‌خوانند، قابل گفتگو و بسیار با اهمیت است. حتی می‌توان مدعی شد که این سنت یک «سنت زبان‌شناسی ایرانی» است. مهم این است که معیاری برای این توصیفات بیابیم؛ چرا عربی، چرا اسلامی و حتی چرا ایرانی؟

هیچ علاقه‌ای ندارم درباره این که چرا اعراب این دانش را عربی می‌دانند صحبت کنم؛ زیرا از ملاحظه آثار نه چندان عمیق و نه چندان محققانه ایشان در باره بخش

ناشی می‌شود که تنها بخشی از این نوشتار منتشر و ملاحظه شده است. اگر، بنا بر طرح اولیه‌اش، تا شماره صد و هفتاد در اختیار قرار می‌گرفت مشخص می‌شد که زبان‌شناسی به طور کلی مد نظر بوده است.

از ۱۰ بخش مورد اشاره شما، ۹ بخش به زمینه تفسیری تکوین علم زبان‌شناسی در قالب تفسیر نبوی و صحابی اختصاص یافته و از این رو هر خواننده‌ای گمان می‌کند مراد من از مکاتب زبان‌شناسی تنها «مکاتب تفسیری» است. از شماره یازدهم که وارد دوره سوم از دوران تکوین زبان‌شناسی می‌شوم، به زبان‌شناسان بین ابوالاسود تا خلیل می‌پردازم تا در شماره‌های منتشر نشده بعدی به خلیل تا سیبویه و ما بعد سیبویه بپردازم.

م.ح. : از «سنت زبان‌شناسی اسلامی» نام برده‌اید. به نظر می‌رسد که اسلامی بودن این سنت از نگاه شما هم ریشه در مسلمان بودن مفسران زبان‌شناس دارد و هم در اراده این مفسران در کشف لایه‌های ژرف‌تر پیام الهی در متن مقدس. آیا نقطه افتراق این زبان‌شناسی دینی با زبان‌شناسی رایج، در ورود و بررسی متون مقدس است؟

محسن حافظیان : آیا زمانی که شما از مکاتب زبان‌شناسی گفتگو می‌کنید، تنها مکاتب تفسیری مورد نظرتان هست و یا زبان‌شناسی به طور کلی را می‌گویید؟

نصیر شفیع پور : پیش از این که به این سوال پاسخ دهم لازم است چند نکته را اصلاح کنم. هدف از نگارش این سلسله گفتارها، آن هم در یک روزنامه، آشناسازی مخاطب عام با زبان‌شناسان مسلمان در قالب طرح واره‌ای نو بود، به همین دلیل در هیچ یک از این نوشته‌ها شاهد فهرست منابع و مآخذ نیستید. دوم: عنوان این مقالات «زبان‌شناسان مسلمان در تاریخ زبان‌شناسی اسلامی» بود؛ عنوانی که برخی دوستان آن را بی‌سلیقگی در نامگذاری تلقی کردند و هنگامی که اقدام به درج مقالات در وبلاگ‌ها نمودند؛ عنوان آن را به «زبان‌شناسی و نقش دانشمندان مسلمان» تغییر دادند، در حالی که این عنوان به هیچ وجه با هدف این نوشتارها همسو نیست و بنا نبوده است تا نقش دانشمندان مسلمان در زبان‌شناسی معرفی شود. حتی اگر قرار بود درباره «تاریخ زبان‌شناسی اسلامی» چیزی بنویسم بی‌تردید این‌گونه نمی‌نوشتیم. بازگردیم به پاسخ سوال. این سوال از آنجا

تاریخ علم زبانشناسی عربی و تک تک زبانشناسان و هر شاخه‌ای از علوم اسلامی - که گاه آن را عربی می خوانند، روشن می-شود که اندیشگران عرب هیچ ابایی ندارند که همه چیز را - چه به دلیل زبان نگارش تالیفات، ملیت مولفان یا پرورشگاه اندیشوران و چه به دلیل موضوع تالیف، عربی بخوانند.

اما غربیان را موضوع علم (زبان عربی)، زبان تالیف آثار و محل زایش و رویش و پرورش این سنت علمی واداشته که این سنت را عربی بخوانند. در این میان، می توان آثار انگشت شماری را یافت که به فارسی نگاشته شده اند؛ مهد این سنت را نیز علاوه بر ممالک عربی می توان در نواحی شمال شرق ایران یا جنوب غرب اروپا یافت. ملیت و اصلت غیرعربی زبانشناسان و ضریب تاثیرگذاری غیر اعراب نیز غیر قابل انکار است. از همین رو، انگیزه اصلی خاورشناسان از این توصیف تنها و تنها موضوع علم یعنی زبان عربی بوده است. چنین رویکرد و نگاهی در میان غربیان چندان غریب نیست چه این که زبانشناسی انگلیسی، زبانشناسی فرانسوی و زبانشناسی ایرانی ۲ به رشته های علمی گفته می شود که موضوع مطالعه اش زبان انگلیسی، زبان فرانسه و زبان های ایرانی است.

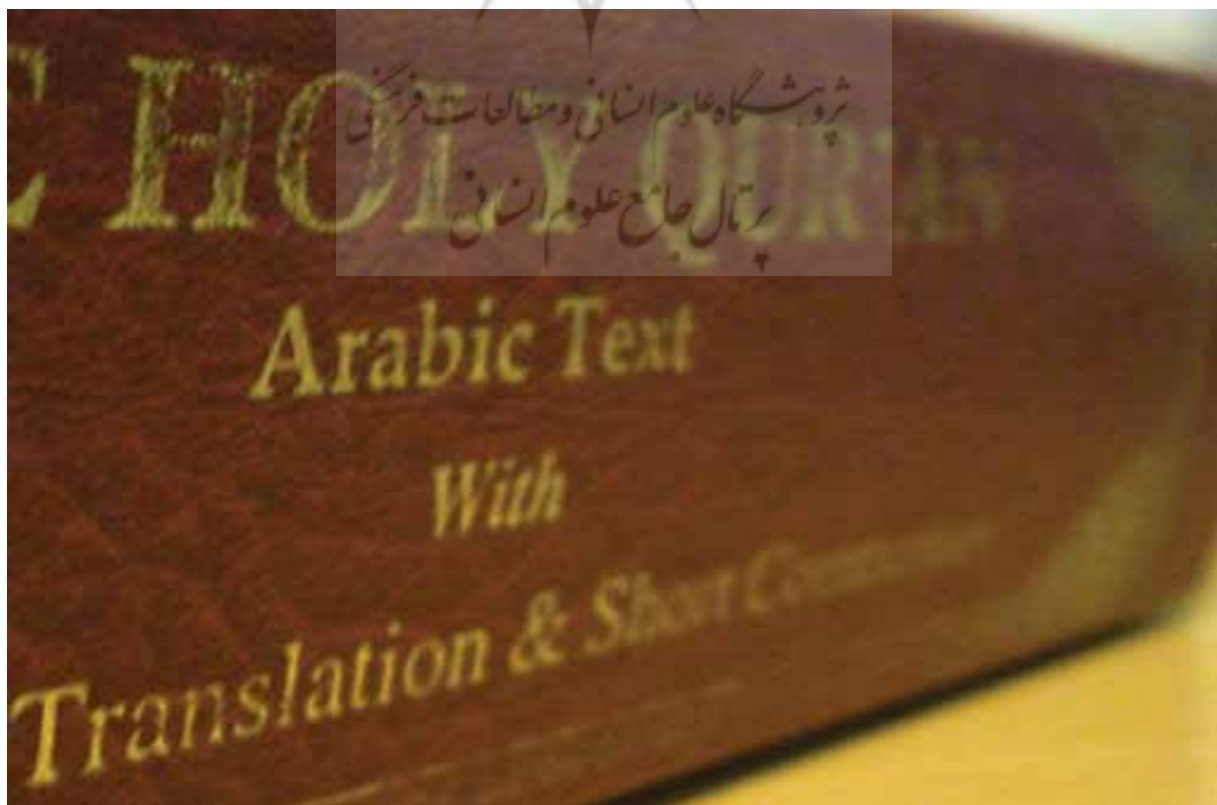
م.ح. : تسمیه یک علم به اعتبار موضوع بسیار منطقی به نظر می رسد؛ اما آیا بهترین و منطقی ترین نیز هست؟

ن.ش. : روبینز ۳ تاریخ علم نگاری را نتیجه خود آگاهی یک ملت نسبت به سنت گذشته خود می داند. این امر درباره تاریخ نگاری علم زبانشناسی در اروپا به نظر صادق است؛ اما در این سو وضع به گونه ای دیگر است. فرهنگ و سنت شرقی در این مورد نیز مانند بسیاری موارد دیگر قاعده گریز است؛ تاریخ نگاری علم زبانشناسی اسلامی نتیجه خود آگاهی مسلمانان نسبت به گذشته خود نبوده است، نتیجه دیگر آگاهی نسبت به فرهنگ ما بوده است! هنگامی که توجه پژوهشگران دپارتمانهای مطالعات خاور نزدیک، قرون وسطی، خاورمیانه، زبان عربی، متن شناسی سامی و زبانشناسی به اندیشه های زبانشناسان عرب جلب می شود، انتظار دیگری جز این نامگذاری ملی- زبانی نمی توان داشت. تنها بخش مورد علاقه اسلام شناسان و دین پژوهان که به زبانشناسی مربوط می شود، روش ها و آثار تفسیری مفسران مسلمان است که در برخی آثار تفسیری - از «مقاتل» و «مجاهد» و «فراء» گرفته تا «اعراب القرآن» ابن النحاس و «کشاف» زمخشری، مشهود است.

بی شک خود آگاهی پدید آمده را در این

سو نسبت به این سنت بومی زبانشناسی، مدیون آن دیگر آگاهی هستیم؛ به گونه ای که اگر غربیان نسبت به فرهنگ ما دیگر آگاه نمی شدند، ما صاحبان فرهنگ نسبت به فرهنگ خود خود آگاه نمی شدیم تا حال پس از نهادینگی آکادمیک چند دهگی زبانشناسی در ایران جسته و گریخته پژوهش هایی نابسامان، شعار گونه و نه چندان پرمایه درباره آن چه «زبانشناسی اسلامی» می نامیم انجام دهیم.

حال بهتر است در پاسخ به پرسش شما درباره این نامگذاری، خود آگاه شویم. نامگذاری علم را در سنت روش شناسی تحقیق در تاریخ علوم اسلامی، یکی از رئوس ثمانیه به شمار می آورند؛ هشت سرفصلی که پیش از ورود در هر شاخه علمی باید به دقت تبیین می شد. این هشت سرفصل - با اختلاف منابع، عبارت اند از تعریف، موضوع، فایده، مولف، ابواب، مرتبه، غرض و روش تدریس. در برخی منابع دیگر، «سمه» یا نامگذاری نیز از این رئوس بر شمرده شده است. نامگذاری به اعتبار کدامیک از این رئوس باید انجام گیرد؟ به اعتبار خود موضوع، یعنی مطالعه زبان عربی؟ به اعتبار غرض، یعنی قرآن شناسی و پاسداری از قرآن؟ به اعتبار فایده، یعنی تفقه و حدیث فہمی و کلام پژوهی و تفلسف؟ به اعتبار مولف،



یعنی عالمان اسلامی زبان پژوه؟ به اعتبار روش تدریس، که مولفه اصلی اش آیات قرآن و احادیث نبوی است؟ یا به اعتبار مرتبه زبان پژوهی، که از مقدمات اجتهاد فقهی و تفسیری و کلامی به حساب می آمده است؟ گاه تنها یک ساختار صرفی و نحوی در قرآن، موضوع یک باب مستقل در یک اثر زبانشناسانه و حتی کل یک اثر قرار گرفته است. آیا اگر خود زبانشناسان مسلمان قرار بود به تسمیه علمی که بدان مشغول اند بپردازند، هفت راس از رئوس ثمانیه را کنار می گذاشتند و تنها به موضوع علم (زبان عربی) می پرداختند و این علم را «زبانشناسی عربی» می نامیدند؟ یا به لحاظ هفت سرفصل دیگر، آن را «زبانشناسی اسلامی» می نامیدند؟ خود این موضوع (زبان عربی) چرا پیش از ظهور اسلام سنت ساز نشد؟ چرا زبان عربی پیش از نزول قرآن کریم در «زبانشناسی عربی» مورد مطالعه قرار نگرفت؟ پس زبان عربی هم فی نفسه موضوع این سنت علمی نشد، بلکه زبان عربی به اعتبار زبان قرآن بودنش موضوع شد.

م. ح.: آیا با همین معیار، ما سنت زبانشناسی مسیحی و یهودی هم داریم؟ ن. ش.: با کدام معیار؟ با معیاری که توضیح دادم، پاسخ منفی است؛ چون که هیچ یک از رئوس ثمانیه فوق در جهان مسیحی و یهودی برای شکل گیری سنت

علمی زبانشناسی در کنار هم قرار نگرفتند. این که چرا این گونه نشد، نیازمند بحث مستقل تاریخی است.

اما شاید سوال شما این باشد که «آیا با معیار فوق می توان زبانشناسی مسیحی و یهودی داشت؟» پاسخ این است که بلی، می توان داشت؛ ولی شرطش وجود مجموعه مولفه های مورد نیاز برای شکل گیری سنت زبانشناسی مسیحی و سنت زبانشناسی یهودی است. شناخت و بازشناسی این مجموعه مولفه ها، نیازمند بحث تاریخ تحلیلی زبانشناسی در جهان اسلام است.

م. ح.: تاریخ تفسیر متون دینی ادیان ابراهیمی پیش از ظهور اسلام، از تاثیر روشهای تفسیر و تاویل یهودیها بر مسیحیان نشان دارد. می دانیم که عبری زبانها برای تفسیر نوشته های مقدس خود به نظام دسته های متمایز واژه ها یعنی اسم، فعل و حرف دست یافته بودند. اگر تنها به حوزه تفسیر بسنده کنیم، آشناترین مثال، استفاده بی کم و کاست قواعد چهار گانه معنانشناسانه یهودیان در تفسیر متون مقدس توسط مسیحیان متاخر در قرن ۱۳ میلادی است. آیا روشهای تفسیر متن نزد مسلمانان از روشهای تفسیر متون ادیان الهی پیشین متأثر بوده است؟ اگر پاسخ شما مثبت است، این تاثیر در آن سنتی که «سنت زبان شناسی اسلامی» می نامید،

چگونه بوده است و در چه حوزه هایی اتفاق افتاده است؟

ن. ش.: این بحث بسیار مهمی است که من درباره آن نظریاتی دارم. برخی شواهد روش شناسانه و تاریخی این ادعا را که بخشی از بدنه روش شناسانه و محتوایی این سنت متأثر از روش متن کاوی در سنتهای پیشین بوده است، تایید می کند. در این مصاحبه وارد جزئیات موضوع نمی شوم، اما در پژوهشی موردی درباره تفسیر مقاتل بن سلیمان معروف به «تفسیر کبیر» به این موضوع پرداخته ام ولی تاکنون امکان انتشار آن را نیافته ام. همین اندازه اشاره کنم که شاید بتوان طرح معنی شناسی واژگانی و فرهنگ نگاری در سنت زبانشناسی اسلامی را از زمره همین تاثیرات دانست.

م. ح.: در مورد دوره های تکوین زبانشناسی مسلمانان از مکتب مکی در دوره اول و از مکتب کوفی در دوره دوم نام برده اید. مشترکات و اختلافات این دو مکتب کدامند؟

ن. ش.: دقیقتر بگوییم؛ در دوره دوم از دوران تکوین زبانشناسی، عبدالله بن مسعود را سردمدار «مکتب تفسیری کوفه» و عبدالله بن عباس را سردمدار «مکتب تفسیری مکه» معرفی کرده ام. مکتب تفسیری کوفه را بن مایه مکتب زبانشناسی کوفه دانستم. ویژگی مکتب زبانشناسی کوفه، قیاس-گریزی و تکیه



افراطی بر شواهد کلام عرب در گونه‌های ادبی متنوع آن بود؛ از قرائات قرآن کریم تا امثال و اشعار نادیده و ناشنیده جاهلی. این تکیه تا حدی بود که برخی معتقدند کوفیان اقدام به جعل شاهد می‌نمودند. در تالیفات مبوب متاخر که قیاس‌گرایانه و بر مبنای نگاه مکتب بصره نگاشته شده‌اند، در پس هر قاعده‌ای یک شاذ استثنا بر قاعده ذکر شده است که پس مانده همین مکتب کوفه است.

مکتب مکه در حد یک مکتب تفسیری باقی ماند و به یک مکتب زبانشناسی تبدیل نشد؛ ولی میراث پیکره‌ای و روش‌شناسانه برای تدوین فرهنگ لغت در دوره‌های بعدی را فراهم آورد؛ نگارش نخستین فرهنگ لغت مدون زبان عربی، به اعتقاد من، وامدار همین مکتب تفسیری است.

م. ح. : این دوره‌ها تداوم و تکوین یک رویکرد زبان‌شناسانه‌اند یا به رویکردهای مختلفی اشاره دارند؟

ن. ش. : دوره‌هایی که می‌فرمایید ادوار مختلف تکوین رویکرد زبانشناسی در جهان اسلام هستند. دوران تکوین زبانشناسی تا پیش از ابوالاسود دولی، تا پیش از خلیل بن احمد و تا پیش از سیبویه، نزد پژوهشگران این رشته دوران تاریخ زبانشناسی به شمار می‌آید. در برخورد با این مقطع تاریک دو رویکرد غالب وجود داشته است: رویکرد فرافکنانه غربیان و رویکرد فروفکنانه محققان عرب. پژوهندگان جامعه دانشگاهی ایران نیز به دلیل مراجعه به منابع غربی و نه عربی به رویکرد اول دامن زده‌اند.

چیستی و چگونگی دو رویکرد فوق بحثی مستقل را می‌طلبد. بهتر است در اینجا به رویکردی بپردازم که آن را «رویکرد بومی» نامیده‌ام و شمایی از آن را در این سلسله گفتارها ارائه نموده‌ام. نه نیازی به منشاء تراشی یونانی و هندی برای توجیه چگونگی تالیف آثاری چون «العین» خلیل و «الکتاب» سیبویه داریم - چنانکه غربیان کرده‌اند، و نه نگارش آثار ضعیف و بی‌مایه‌ای مثل کتاب «الحلقه المفقوده فی تاریخ النحو العربی» عبدالعال سالم مکرم کویتی برای درونی کردن منشاء تاسیس زبانشناسی عربی.

نکته کلیدی در پژوهیدن تاریخ تطور

زبانشناسی در جهان اسلام - که تا کنون مغفول مانده، این است که نباید صرفاً به آثار زبانشناسانه و زبانشناسان متمحض در زبانشناسی یا آراء زبانشناسی محض نگاه کرد، چنانچه گویی در حال تاریخ‌نگاری زبانشناسی قرن بیستم اروپا هستیم. بررسی تاریخ علم در جهان اسلام دارای شرایط و اقتضانات ویژه خود است و نمی‌توان زبانشناسی را تافته جداافتاده‌ای خارج از بافت کلی حاکم بر سیر تطور علوم در جهان اسلام مورد بررسی قرارداد.

یادم می‌آید هفت سال پیش هنگامی که درباره پژوهش در زمینه نگرشهای معنی‌شناختی زبانشناسان مسلمان با یکی از استادان برجسته - که خود مدعی این زمینه تحقیقاتی بود، سخن گفتم، از من پرسیدند: "مگه عربی بلدی؟" پاسخ من این بود که دانستن عربی به تنهایی به هیچ وجه برای پژوهش در این زمینه کافی نیست. زبانشناسان مسلمان، حتی پس از شکل‌گیری، بلوغ و استقلال زبانشناسی، نخست مفسر و محدث و فقیه و متکلم و فیلسوف بودند و سپس زبانشناس. نگاه تفسیری و حدیثی و فقهی و کلامی و فلسفی اینان نیز هم در زبانشناسی ایشان موثر بود و هم از آن متأثر؛ میزان این تاثیر و تأثر در خور پژوهشهای مستقلی است.

م. ح. : نقش دانشمندان غیر عرب زبان را، در آغاز و در گستره بعدی تمدن اسلامی، در حوزه سنت زبانشناسی اسلامی چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
ن. ش. : فرضیه‌ای که از مشاهده و بررسی منابع تراجم‌نگاری به دست می‌آید، این است که منابع تاریخی اسپر نوعی نژادپرستی قومی و مذهبی هستند. دو گروه در این منابع به شدت دچار سانسور شده‌اند؛ یکی ایرانیان و دیگری شیعیان. تاریخ سنی‌نگار، عرب‌نگار و منطقه‌نگار اسلام به وسیله مورخان اسلامی، دچار سانسور مذهبی، ملیتی و جغرافیایی شده است.

این وضعیت تنها در منابع متقدم به چشم نمی‌خورد؛ منابع متأخر و معاصر نیز علی‌رغم توقع نگاه علمی و بی‌طرفانه از ایشان، از این آفت مبری نیستند. هنگامی که فواد سزگین، کتابشناس ترک تبار، در اثر گرانقدر کتابشناسی‌اش که کاملاً به عربی اما بخشی از آن به فارسی ترجمه

شده است؛ زمانی که در بررسی و ضبط آثار تاریخی به ابن اعثم کوفی، مورخ بزرگ شیعه و صاحب اثر معروف «الفتوح»، می‌رسد تنها به یک سطر و نیم اکتفا می‌کند که: «اطلاعات چندانی درباره او وجود ندارد!»

هرگاه تصمیم گرفتیم درباره یک زبانشناس ایرانی و یا شیعه پژوهشی کنیم، در میان منابع شناخته شده زندگی پژوهی زبانشناسان - یا به اصطلاح غلط، «ادیبان»، یا مدخلی از ایشان نیافته‌ام، یا در ذیل مدخل مربوط به ایشان اطلاعات چندانی نیامده است و یا ایشان به شکلی معرفی شده‌اند که هیچ اثری از ایرانی یا شیعه بودنشان نباشد. در باره این دو مورد اخیر، یکی زبانشناس شیعه نیشابوری در نیمه نخست قرن ۵ هجری قمری محمد بن ظفر بن محمد بن احمد ابوالحسن بن ابی منصور علوی حسینی و دیگری ابن حیویه کرجی بود، که به اصرار او را با صفت «بغدادی» یا با عنوان محمد بن العباس الخزاز معرفی کرده‌اند، بوده است؛ به نحوی که هرگونه پژوهشی درباره این صنف از زبانشناسان با چالش جدی مواجه می‌شود. در مقابل، رویکرد متقابلی در بین برخی علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ ایران دیده می‌شود که نمونه‌های بسیار آن در میان متقدمان و روشنفکران معاصر شناخته شده است. برخی تلاش نموده‌اند بدون ارائه ادله کافی و متقن، برخی زبانشناسان و بنیانگذاران را ایرانی معرفی کنند؛ مانند تلاشی که برخی ادیبان و زبانشناسان درباره «خلیل بن احمد فراهیدی» انجام داده‌اند. من این رویکرد را «ایرانی‌چینی» نامیده‌ام.

ایرانیان در طول تاریخ این علم همیشه نقطه عطف و منشأ اثرهای عمیق و ماندگار بوده‌اند. از نقش بنیانگذاری صرف و نحو ساختگرا به دست سیبویه در نیمه دوم قرن دوم هجری گرفته تا بنیانگذاری معانی و بیان توسط عبدالقاهر گرگانی، رویکرد عقلی و منطقی و فلسفی به بلاغت توسط «شرح مفتاح العلوم سکاکی»، تدوین دانش نشانه‌شناسی توسط «عضدالدین ایگی»، نگارش مرجع تفسیر زبانشناسانه قرآن کریم توسط زمخشری تا صف انبوه زبانشناسانی از شمال، شمال شرق، شرق، جنوب، جنوب غرب و نواحی مرکزی ایران.

به درستی گفتید «غیر عرب زبان» و نه «ایرانی» تا سهم سترگ زبانشناسان غرب عالم اسلامی در طول تاریخ این علم در جهان اسلام پوشیده نماند، همچون زبانشناسان اندلسی که پژوهش دربارهٔ مکتب زبانشناسی ایشان مجالی مستقل می‌طلبد.

م.ح.: نه در فلسفهٔ زبان و نه در زبانشناسی ناشی از آن، هرگز وحدت نظری وجود نداشته است. در تاریخ غرب، معروفترین این اختلافها نگاه متفاوت ارسطوییان و رواقیان است به مقولهٔ زبان. آن گرایش رایج و حاکم غربی بر اکثریت محیطهای دانشگاهی، الزاما تنها نگاه موجود به مقولهٔ زبان در اندیشه‌های غربی نیست. در همین راستا، اگر پرسش را به حوزهٔ سنتهای زبانشناسی اسلامی بکشانیم، بفرمایید که گرایشهای موجود (غالب و مغلوب) کدامند؟

ن. ش. پاسخ روشن است؛ گرایش غالب وضع‌گرایی سامانگراست. اما همین پاسخ روشن بحران‌ساز است. این گرایش ارسطویی همان است که بر تمام زبانشناسی اسلامی به معنای عامش سایه افکنده است. وقتی می‌گوییم «زبانشناسی به معنای عام»، یعنی اصول فقه و منطق اسلامی را هم در شمار شاخه‌های بالندهٔ زبانشناسی به شمار می‌آوریم. مشاهدهٔ این گرایش همان است که هر محققى را وادار می‌کند که به تأثیر مبنایی سنت زبانشناسی از حکمت ارسطویی، بویژه در تطورش پس از قرن سوم هجری قمری باور پیدا کند.

اما اگر از این بحث پر چالش بگذریم، در پاسخ به سوال شما باید به «المزهر» سیوطی رجوع کنیم. سیوطی در فصل نخست از جزء اول این کتاب مسائلی را مطرح می‌کند که سیزده یا چهارده تایی اول آن به سوال شما و پژوهشگران ایرانی دربارهٔ فلسفهٔ زبان در زبانشناسی اسلامی پاسخ می‌دهد. ویژگی بحث سیوطی این است که به دیدگاه‌های فلسفهٔ زبانی در کلیه بازنمودهای زبانشناسانه، اصولی، فقهی و کلامی می‌پردازد. این یک بحث مستقل و جامع و به نسبت بحث‌های پیش از خود قابل اعتنا و بی‌نظیر است و ترجمه‌ای فنی، تحقیقی و تطبیقی از آن می‌تواند افق‌های جدیدی را پیش

روی دانشجویان و پژوهشگران زبانشناسی بگشاید. اما نقص بزرگ این اثر آن است که سیوطی در آثارش همان نگاه منطقه‌گرا و مذهب‌گرایی را دارد که پیشتر به آن اشاره نمودم. از سوی دیگر، سیوطی از منطق و فلسفه سر رشته‌ای ندارد و این بخش از نگاهش دوره مانده است و درک جامع‌تر از فلسفهٔ زبان نیازمند تحقیق و تألیفی است که این دو نقص را در نگاه سیوطی جبران کند.

این نکات نشان می‌دهند که مطالعهٔ زبانشناسی اسلامی و تاریخ آن با نگاهی میرا از ملی‌گرایی، منطقه‌گرایی و مذهب‌گرایی زمینه‌ای بکر است که حتی نمی‌توانم بگویم در آغاز راه پژوهش در این زمینه‌ایم؛ هنوز مطالعه در این زمینه را حتی شروع هم نکرده‌ایم. پژوهش‌های شعاری، فردی و ترجمه‌ای - که ویژگی اصلی بحث و گفتگوها تاکنون بوده‌اند، ما را به هیچ کجا نخواهد رساند. این یک زمینه ادبی نیست که پژوهشگران ادبیات عرب بتوانند به آن بپردازند؛ ایشان دانش لازم را برای نگاه علمی به این زمینه ندارند. از سوی دیگر، این زمینه صرفا زبانشناسانه هم نیست که بدون اشراف به علوم اسلامی و تسلط به متون کلاسیک آن بتوان طرفی بست. پیشنهاد من تأسیس پژوهشگاهی با ساختار درست، کارآمد با سیاستگذاری بلند مدت برای پژوهش و نیز تربیت پژوهشگر زبانشناسی اسلامی است.

م.ح.: بسیار از لطفتان برای پذیرش و انجام این مصاحبه سپاسگزاریم.

### گزیده‌ای از آثار

- «برهم‌کنش صرف و معنی‌شناسی در مطالعات دستوریان مسلمان: از سیبویه تا سیوطی»، پژوهشنامهٔ علوم انسانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۶، ۱۳۸۶.

- «نقدی بر مقاله آواشناسی سیبویه از طه پیام» مجله زبانشناسی، سال بیست و دوم، شماره ۲، ۱۹۸۶.

- «معرفی کتاب سیبویه (sibawayhi) اثر پروفیسور کارتر»، مجلهٔ زبانشناسی پژوهشکدهٔ زبانشناسی کتیبه‌ها و متون سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری، زمستان ۱۳۸۶.

- «مشاهدات سیبویه دربارهٔ فرایندهای همگونی و بازتطبیح هجایی در پرتو نظریهٔ

بهبینگی»، مجله زبانشناسی، سال بیست و سه، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۷.

- «زبانشناسان مسلمان در تاریخ زبانشناسی اسلامی»، ۱۳ بخش از کل پژوهش (۱۷۰ بخش) از ۹ مهر تا ۱۰ دی ماه سال روزنامهٔ رسالت، ۱۳۸۷.

- «عضدالدین ایچی و رساله وضعیه عضدیه»، مجموعه مقالات «مزدک نامه»، شماره سوم، ۱۳۸۹.

### آثار در دست انتشار

ترجمه

Michael G. Carter (۲۰۰۴), Sib -- wayhi, I.B.Tauris, Language Arts & Disciplines, Oxford

مقالات

- «اساسیة العربیة لأغراض خاصة فی تاریخ اللسانیات العربیة»، ارایه شده به همایش بین المللی زبان و ادبیات عربی در کوالالامپور، ۲۰۱۳

Lexical Semantics of the Early -- Quranic Exegetical Tradition: a case study of Muqatil's co -- mentary

ارائه شده به سمپوزیوم بین المللی زبانشناسی عربی در مراکش ۲۰۱۴.

### پاروقی‌ها:

۱. پرسشهای پیش رو، بر مبنای محتوای ۱۳ بخش از مجموعهٔ پرارجی به نام «زبانشناسان مسلمان در تاریخ زبانشناسی اسلامی» - اثر آقای نصیر شفیق پور مقدم، پژوهشگر زبانشناسی اسلامی و مدیر مرکز زبانهای خارجی جهاد دانشگاهی واحد قم، آماده شده است. رویکرد بومی به بررسی بخشی از تاریخ زبان‌شناسی در مشرق زمین اقدام خجسته‌ایست و بستر پژوهشهای نوینی را به روی دانشجویان زبان‌شناسی ما - که تاریخ و مکاتب گونه‌ای از زبانشناسی غرب را عموماً به عنوان تنها مرجع این دانش فرامی‌گیرند، باز می‌گشاید. پرسشهای زیر را با توجه به محتوای ۱۰ بخش پژوهش یاد شده طرح کرده‌ایم و با ایشان در میان گذاشته‌ایم.

۲. French Linguistics, English Linguistics, Iranian Linguistics

۳. R. H. Robins